تکلیم سخن گفتن و زخم کردن تکلم سخن گفتن تلثیم بوسه دادن تلازم یکدیگر را
لازم شدن تلاطم باهمدیگر طپانچه زدن و بر یکدیگر زدن موجهای دریا
تمتام بالفتح انکه در سخن گفتن تا بسیار گوید خاقانی گوید س تمتام نا تمام
سخن بود بر تمام تمیم سخت و قبیله ایست و درست خلقت و مهرها که
برای چشم زخم در گردن کودکان بندند جمع تمیمه است تمام درست و درست
شدن تام درست و کامل تنجیم ستاره شناسی و وقت شناسی کردن
و اندک اندک گذاردن دام و پاره پاره کردن چیز را تندیم پشیمانی
نمودن تنسم نفس زدن دوم بخود در کشیدن و دریافتن نسیم تنظیم
برشته کشیدن جواهر و سخن را وزن و ترتیب دادن تنعیم نیاز و
نعمت پرورده شدن تنویم در خواب کردن و خوابانیدن تورم
آماس شدن و بینی برباد کردن توسیم حاضر شدن و بسیار داغ کردن
توسم تفرس است یافتن و جستن علفی که در باران نخستین روید توهم
گمان بردن توام بالفتح تا و همزه برج جوزا و نام ترکیبست از ده تیر قمار که عرب
بدان بازی کنند و بچه که با بچه دیگر از شکم در یک وقت زاده باشد و هر دو را
توامان گویند تؤم بالضم مروارید و بعضی گفته اند مهرها که از نقره سازند
مانند مروارید و دهی است بانطاکیه تهم بالفتح بد بوشیدن روغن و گوشت
و بفتحتین شدت گرما و ایستادن باد و بالضم و فتح تا تهمها تیم بالفتح بنده
و تیم الله اللات و تیم قریش هر سه نام سه قبیله است تهتم شکسته شدن
تهکم استهزا و افسوس کردن و سخت غضب کردن و سرود گفتن
و ویران و خراب شدن چاه و مانند آن و تکبر کردن و پشیمان شدن
بر چیز گذشته تیمم قصد کردن و بخاک طهارت کردن و در شرع عبارت است

کسی را پروردن و متنعم ... تنعیم ... پرورده شدن

تؤام بالضم شهریست ... از قصبه عمان و موضعیست بحرین صح

از دست

از دست زدن بخاک و مسح کردن بخاک روی و دو دست به نیت عبادت
بدل وضو و غسل التاء مع النون تابین عیب گفتن بر روی کسی و پایه
پس چیزی رفتن و مرثیه گفتن و ستایش کردن کسی را بعد از مردن
و قصد کردن رگ تا خون از او گرفته و بریان کرده بخورند تاذین گوشه
ساختن نقل را و گوش مالیدن کودک را و دستوری دادن کسی را بکاری
و بسیار آگاهانیدن و بانگ نماز گفتن تاذن آگاه کردن کسی را تامین
آمین گفتن تبن بالفتح کاه بخورد چارپا دادن و بالکسر کاه و بالفتح تیز آمده
و سرو از جوانمرد و بزرگ و ارو گرگ و کاسه بزرگ که بیست کس را سیراب
کنند آنگاه صحن بالفتح نزدیک بان آنگاه عجین بالضم و تشدید با سین مهمله اندازه
سه تن تا چهار تن قدح اندازه دو تن آنگاه قعب بالفتح یک مرده و بفتحتین
زیرک شدن و بفتح تا و کسر با زیرک و باریک نظر تبان بالفتح و تشدید با کاه
فروش و بالضم شلوار کوچک که ستر عورت مغلظه کند تبدین بیرق ناتوان
شدن تبطین جامه را استر کردن و شمشیر زیر گرفتن و تنگ بر کشیدن
ستور را و جامه محروم کردن کسی را و همچنین است البطان تبطن کسی را
در زیر خود گرفتن تبیین پیدا شدن و پیدا کردن تبیین آشکارا کردن و شدن
تباین جدا شدن و بریدن از یکدیگر تبیان بالکسر و بفتح تیز آمده بسیار
واضح و آشکارا کردن تثمین هشت گوشه کردن تحزین اندوهگین
کردن و باواز نرم و حزین خواندن تحزن اندوهگین شدن تحسین آراستن
و نیکو کردن و به نیکوئی نسبت کردن تخمین پاره بر آوردن کردن شهر
تحصین در حصار شدن تخمین بگمان و قیاس سخن گفتن تخوین بخیانت
منسوب کردن تخون بمار داشتن و کم کردن حق کسی تدخین دود

Copyright © King Saud University